



Dimensions of the implication of the violation of Osama's army on the obedience of the caliphs and the superiority of Imam Ali

Afaryn Qaimi, ¹, Mohammad Abbaszadh Jahromi, ² Mohammad Barekat ³

Abstract: Proving the legitimacy of Imam Ali (peace be upon him) through various approaches is regarded as a duty of every Shiite. One of these approaches is to compare the obedience shown by the caliphs with the abundance of virtues possessed by Imam Ali (peace be upon him). Among such instances of obedience is the historical episode of the violation committed by a number of Companions regarding the army of Usamah, along with its consequences. The present article, employing a documented library-based method combined with an analytical-explanatory approach, aims to examine and clarify how the violation of the Prophet's order concerning the army of Usamah reflects on the obedience of the caliphs and, in turn, demonstrates the superiority of Imam Ali (peace be upon him). This violation was rooted both in the worldview and inclinations of the violators on the one hand, and in their motives and objectives on the other. The *ijtihad* in opposition to the explicit text of the Prophet's command regarding the army of Usamah not only resulted in their return to Medina, but also led to preventing the Prophet (peace be upon him and his family) from obtaining a tablet and pen (to record his will), and culminated in the gathering at Saqifah for the usurpation of the caliphate. This particular historical incident became a divisive turning point for the Muslim community and a departure from the rightful course of succession. From this perspective, such conduct constitutes "obedience" to the caliphs, but at the same time implicitly indicates a violation of the explicit instruction of the Holy Qur'an regarding unconditional obedience to the Prophet—an obligation that is fundamentally linked to the legitimacy of the caliphate. Indeed, the legitimacy of any caliph is contingent upon the absolute obedience owed to the Prophet's appointed successor. Imam Ali (peace be upon him), however, consistently demonstrated this complete submission across all circumstances, including in relation to the army of Usamah. From the outset, he was exempted from serving in that expedition, and unlike the senior Companions who resisted, he was never placed under the banner of the young commander Usamah, thereby reaffirming his distinction and rightful position.

Keywords: Imam Ali, Osama, Osama's army, companions, caliphs, followers

Submitted: 2024/11/24

Received in revised form: 2025/1/31

Accepted: 2025/5/8

Published online: 2025/9/6

1. Ph.D. Candidate in Islamic Philosophy and Theology, Professor at Al-Nur Seminary, Shiraz, Iran. (**Corresponding Author**). vqaimi@gmail.com

2. Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Humanities, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran. m_abas12@yahoo.com

3. Professor at Al-Nur Seminary, Shiraz, Iran. [mobarekat@gmail.com](mailto.mobarekat@gmail.com)

ابعاد دلالت تخلف از جیش اسامه، بر مطاعن خلفاء و افضلیت امام علی (ع)

آفرین قائمی^۱، محمد عباس زاده جهرمی^۲، محمد برکت^۳

چکیده: مسأله امامت یا خلافت، بر خلاف مدعای برخی دگراندیشان صرفاً یک مسئله تاریخی، به تاریخ سپرده شده نیست؛ بلکه یک جریان مستمری است که بر اخلاق، فقه، عقائد و حتی نیت و گرایش‌ات (سبک زندگی) طرفین مخاصمه تأثیر گسترده دارد. اثبات حقانیت امام علی (علیه‌السلام) از طرق مختلف وظیفه هر شیعه‌ای است. از جمله این طُرُق، بیان مطاعن خلفاء در مقابل انبوه فضائل امام علی (علیه‌السلام) است. یکی از این مطاعن، تخلف صحابه از جیش اسامه و لوازم و تبعات آن است. هدف این مقاله که به روش کتابخانه‌ای مستند و به روش تحلیلی-تبیینی ارائه می‌شود، بررسی و تبیین دلالت تخلف صحابه از جیش اسامه، بر مطاعن خلفاء و افضلیت امام علی (علیه‌السلام) می‌باشد. حاصل اینکه این جریان، ریشه در بینش و گرایش متخلفان از یک‌سو و اغراض و اهداف ایشان از سوی دیگر دارد. اجتهاد مقابل نص برای تخلف از جیش اسامه، سبب مراجعت ایشان به مدینه، منع اعطاء لوح و قلم به نبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و تشکیل سقیفه برای غصب خلافت شد. این پیچ تاریخی خاص سبب تشست میان مسلمین و انحراف خلافت گردید. این عملکرد از این حیث مطاعن خلفاء محسوب می‌شود که به دلالت تضمینی، دال بر تخلف از دستور صریح قرآن کریم بر اطاعت مطلق از نبی بوده، خود این امر مستلزم سلب عنوان خلیفه نبی است، زیرا مشروعیت خلافت، مسبوق به اطاعت محض نسبت به مستخلف‌عنه است. در حالی که امام علی (علیه‌السلام) این سرسپردگی را در همه مواضع به اثبات رسانیده و در این جریان نیز از اول ایشان مستثنی شده و بر خلاف شیوخ صحابه، تحت رایت اسامه جوان قرار نگرفته است.

واژگان کلیدی: امام علی، اسامه، جیش اسامه، صحابه، خلفاء، مطاعن.

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۱۸

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، استاد حوزه علمیه جامعه النور شیراز، vqaimi@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه جهرم، m_abas12@yahoo.com

۳. استاد حوزه علمیه جامعه النور شیراز، mobarekat@gmail.com

مقدمه

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در واپسین ایام حیات خود برای امنیت جامعه نوپای اسلامی از خطرات درونی و برونی، سپاهی به فرماندهی اسامه^(۱) ترتیب دادند، تا به سمت روم حرکت نماید. اما فرماندهی اسامه جوان بر پیران لشکر که برای خود سرانی بودند گران آمد. لذا تصمیم بر تخلف و ماندن در مدینه و سوءاستفاده از بحران ناشی از رحلت نبی (صلی الله علیه و آله) گرفتند. مذمت‌ها و هشدارها کارگر نیفتاد و اینان به مقاصد شوم خود رسیده و با تشکیل سقیفه بنی ساعده، سرپرستی و زعامت دولت اسلامی را از مسیر درست ترسیم شده در غدیر خم منحرف و با غصب فرمایشی خلافت، سبب ظلم بر خاندان نبوت (علیهم السلام) و تفرق میان مسلمین و فتنه‌های عظیم شدند. این مختصر در صدد بررسی انگیزه‌ها و تبعات تخلف صحابه از جیش اسامه و تبیین دلالت تضمینی این جریان و پیج تاریخی بر مطاعن خلفاء و احقیت امام علی (علیه السلام) برای خلافت و امامت در خلال این بررسی‌ها است.

در زمینه مسئله امامت و خلافت کتب بسیار نوشته شده و نیز اصل جریان جیش اسامه در اغلب کتب تاریخی به

اختصار آمده است. چندین مقاله نیز به مسئله جیش اسامه و تحلیل آن به صورت مستقل پرداخته‌اند. اما تحلیلی خاص بر اثبات امامت امام علی (علیه السلام) و طعن بر خلفاء نداشته‌اند. لذا نوعاً صبغه صرفاً تاریخی دارند تا اعتقادی-اجتهادی یا تلفیقی. تنها رساله مستقلی که به تحلیل و شرح تفصیلی جریان جیش اسامه بر محور منازعات سید مرتضی^(۲) با قاضی عبدالجبار معتزلی در الشافی پرداخته، رساله خطی اسامه، اثر گرانقدر علامه محمدبن حسن شیروانی^(۳) است. اهم کتبی که بیشتر با موضوع مرتبطند، عبارتند از:

۱. سیدعبدالحسین شرف‌الدین^(۴) (۱۸۷۳-۱۹۵۷م)، مترجم علی دوانی، اجتهاد در مقابل نص، ایشان در فصل یک کتاب، صفحات ۴۴-۳۱ به تخلف صحابه از جیش اسامه و در صفحات ۸۳-۷۷ به جریان محنت دوات و قلم که بحث‌هایی از موضوع مقاله حاضر است، می‌پردازد.

۲. علامه محمدحسن مظفر^(۵) (۱۹۵۶-۱۸۸۳م)، در: «فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامت من دلائل الصدق» جلد سوم، در این کتاب مطاعن

ابوبکر در صفحات ۹۰-۹ و مطاعن عمر در صفحات ۲۰۰-۹۰ آمده که از این همه، تنها صفحات ۱۵-۱۳ مربوط به تخلف از جیش اسامه و صفحات ۱۰۱-۹۱ مربوط به جریان کتف و دوات (منع وصیت نبی) و صفحات ۲۰۰-۱۳۲ مربوط به اجتهادات عمر مقابل نص و تصمیمات نبی است!

۳. کتاب «اسامه بن زید و السقیفه» نوشته دکتر «داخل خضر الرویمی» در حدود ۵۰ صفحه به تبیین نقش اسامه و کوتاهی‌های وی که منجر به تشکیل سقیفه و محکم شدن پایه‌های خلافت غاصبانه انجامید، می‌پردازد. مقاله حاضر از این زاویه به تحلیل و بررسی این جریان‌ات پرداخته که گوشه‌ای از ابعاد افضلیت امام علی (علیه السلام) و مطاعن خلفاء را تبیین نماید، اما بسیار مختصر و ناقص است.

شخصیت اسامه

ابومحمد اسامه بن زید بن حارثه کلبی (از تیره بنی کلب قضاعه) از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود. پدرش، زید، غلام آزادشده و فرزندخوانده رسول خدا، از نخستین مسلمانان بود و به همین سبب زید و فرزندش اسامه، را از موالی (برده آزاد شده) پیامبر می‌خواندند. (بخاری، ۱۹۸۲م، ج ۱، ص ۲۰) پدرش در جنگ موه شهید شد،

و مادرش ام ایمن نیز کنیز و آزاد شده پیامبر بود. اسامه نیز مثل پدرش مورد توجه خاص پیامبر بود. لذا وی در مدینه به عنوان «دوست، و زاده دوست پیامبر» معروف گردید. (واقعی، ۱۹۶۶م، ج ۱، ص ۱۳۵ و ص ۲۱۴)

اسامه اگرچه در آغاز خلافت امام علی (علیه السلام) با امام بیعت کرد، ولی اندکی بعد به بهانه گوشه‌گیری، به طرفداری از امام حاضر نشد. گویند وی بعداً، از این تقصیر پشیمان شد و از امام، عذرخواهی کرد و به همین جهت از طرف خاندان پیامبر مورد ستایش قرار گرفت. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «اسامه را جز به نیکی یاد نکنید» (ابن داوود، ۱۴۱۶ق، صص ۵۰-۵۱) وی در مواقع حساس، از حمایت و پشتیبانی خاندان رسالت برخوردار بود. ولی علامه حلی^(۶) نقل حدیث از طریق او را ضعیف دانسته و گفته نزد من اولی و بهتر، توقف کردن درباره روایات اسامه است. (علامه حلی، ۱۳۸۱ش، ص ۷۳) وی در ۶۳ سالگی، سال ۵۴ق. (یا به روایتی ۵۱ یا ۵۸ یا ۵۹) در جرف مدینه از دنیا رفت. جسدش را به مدینه انتقال داد؛ امام حسین (علیه السلام) بر جنازه او کفن پوشاند و نماز گذارد. (ابن سعد، ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۱۹۴)

ماهیت و اهمیت جیش اسامه و پیچ

تاریخی آن

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چندی پس از بازگشت از حجة الوداع، اندکی پیش از رحلت، عده‌ای را فهرست فرمود که بزرگان صحابه نیز در آن قرار داشتند و سپاهی از مهاجران و انصار تشکیل داد تا به فرماندهی اسامه ۲۱-۱۷ ساله، برای مقابله با سپاه روم به سرزمین داروم و بلقاء (در اردن فعلی)، همان‌جا که پدرش و جعفر بن ابی طالب (هما) به شهادت رسیده بودند، بروند. بیشتر فراخوانده شدگان به حضور در سپاه اسامه، از مهاجران بودند. (واقعی، ۱۹۶۶م، ج ۳، صص ۱۱۱۷-۱۱۱۸) حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمود: «همه کسانی که قادر هستند سلاح به دست بگیرند باید در این مأموریت حضور پیدا کنند.» (ابن هشام، ۴۱۶ق، ج ۲، ص ۶۴۲) فقط چند نفر از بنی هاشم، از جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) را استثناء نمود. برخی فرماندهی اسامه را دلیلی بر برتری و فضل او بر سپاهیان دانسته‌اند. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۳۰۴؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۸۳)

پیامبر به اسامه فرمود: «همین امروز صبح در پناه برکت خدا حرکت کن.» اسامه با ایشان تودیع و به لشکرگاه خود رفت. (ابن

شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۶۵) اسامه سپاه خود را در جرف، یک فرسنگی مدینه جای داد، اما از ادامه مسیر متوقف شد!! (یعقوبی، ۴۱۹ق، ج ۱، ص ۵۰۹) زیرا عده‌ای به بهانه بیماری پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نگرانی بر احوال وی، به مدینه برگشتند و ملامت‌ها و تأکیدات رسول بر مراجعت و حرکت، در آنها کارگر نشد.

آنان بالاخره در مدینه ماندند و مانع ثبت وصیت نبی شده و جریانات سقیفه و غصب خلافت را به راه انداخته، تا یک ماه پس از رحلت نبی (ص) جیش اسامه حرکت نکرد. پس از آن به دستور ابابکر، بدون همراهی خلفاء! راهی روم شد و پیروزمندانه بازگشت. (بلاذری، ۱۹۵۹م، ج ۱، صص ۳۸۴ و ۲۰۸) با توجه به بیان همه یا گوشه‌ای از این جریان در اغلب کتب تاریخی یا کلامی، نتوان در اصل ماجرا تردید نمود؛ اگرچه در جزئیات آن مثل سن اسامه یا تعداد لشکریان یا متخلفان اختلافاتی هست.

تحلیل تغل در اطاعت و حرکت لشکر

اصل تخلف این شیوخ عرب، بیانگر نگرش ایشان به نبی اکرم به عنوان یک بشر عادی جائز الخطا است؛ لذا مکرر در مقابل تصمیمات و اوامر ایشان جبهه گرفته و احیاناً تخلف نموده‌اند. پس این اولین اجتهاد مقابل نص اینها نبود؛ اما مهم‌ترین

است، زیرا با جانشینی از نبی گره می خورد. جوانی اسامه در عین حضور بزرگان مهاجر و انصار، جریاناتی را موجب گردید. بهانه مخالفت آنان سن کم اسامه بود، که ۱۷ یا ۱۸ (یعقوبی، ۱۴۱۹ق.، ج ۱، ص ۵۰۹) یا ۱۹ یا ۲۱ (بلاذری، ۱۹۵۹م.، ج ۲، صص ۱۱۵-۱۱۶) سال بیشتر نداشت. لذا مثل عیاش بن ابی ربیععه مخذومی گفتند: چرا پیامبر جوانی را بر بزرگان مهاجرین و انصار ریاست و امارت داده است؟! (واقدی، ۱۹۶۶م.، ج ۳، ص ۱۱۱۸) بعضی به تمرد و توبیخ آنان توسط پیامبر اشاره کرده و از ابوبکر بن ابوقحافه و عمر بن خطاب نیز نام برده اند. (مفید، ۱۴۱۳ق.، ص ۱۶۹)

ابن ابی الحدید نیز به مخالفت عمر بن خطاب با فرماندهی اسامه، حتی پس از وفات پیامبر و اعتراض شدید ابوبکر به او تصریح کرده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق.، ج ۱۷، ص ۱۸۳) آن چه مسلم است اینکه ابوبکر و عمر برخلاف اصرار فراوان پیامبر، تعلل کردند و اسامه را از حرکت بازداشتند. این کار، برای ایشان چند منفعت داشت: اول اینکه هنگام رحلت پیامبر در مدینه بودند؛ دوم اینکه وجود سران قبائل در مدینه، آنها را یاری کرد تا از بحران فقدان پیامبر نهایت استفاده را برده و

از بزرگان قوم برای خود بیعت بگیرند؛ و الا در پی همراهی آنان و اعزام سپاه، نقشه های آنان برای غصب خلافت بی نتیجه می ماند. این کارشکنی ها باعث شد تا پیامبر با حال نزار خود به مسجد آمده، بر فراز منبر فرمودند: «لبنه من خبر رسیده که قومی در باب فرماندهی اسامه سخنانی گفته اند. اگر اکنون بر اسامه طعن می زنید، پیش از این نیز بر پدرش طعن زدید، با اینکه هر دو به راستی برای فرماندهی شایستگی داشتند. لشکر اسامه را روانه کنید. لشکر اسامه را روانه کنید، لشکر اسامه را روانه کنید.» آن گاه از منبر فرود آمدند. (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق.، ج ۴، صص ۲۱-۲۲) سپس آنان را لعنت نمود: «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة؛ هرکس از جيش اسامه تخلف کند، خداوند وی را لعنت نماید.» (طبری، ۱۳۸۷ق.، ج ۳، صص ۱۸۶ و ۱۹۴)

سرعت عمل و شبیخون دو وظیفه اصلی این سپاه بود. علی رغم تأکید پیامبر بر شتاب، آنان نه تنها در زمان حیات رسول خدا تا ۱۴ روز حرکت نکردند، بلکه تا یک ماه پس از رحلت آن حضرت نیز سستی نشان دادند. پس از خلافت ابوبکر، وی در صدد برآمد تا سپاه اسامه را راهی کند. (طبری، ۱۹۶۶م.، ج ۳، صص ۲۲۷-۲۲۳) این مسأله برای گروهی از مهاجرین سخت

السلام) است. تخلف از اوامر رسول الله به منزله تخلف از قرآن کریم و خداوند متعال و این مستلزم شرک و ارتداد است. چنین اشخاصی که تا این حد مستخلف عنه (رسول) را عصیان و تمرد می کنند شایستگی خلافت از ایشان را ندارند! رسالت این مقاله تنها بررسی ابعاد دلالت تضمینی جریانات و لوازم سپاه اسامه، بر افضلیت و احقیقیت امام علی (علیه السلام) و مطاعن خلفاء می باشد.

اصرار نبی بر دور نمودن فتنه برانگیزان از مدینه

حکمت تأکید و اصرار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر تجهیز سپاه اسامه این بود که واقعه غدیر قبل از رخ داده و پیامبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب فرموده بودند. این مسئله برای منافقان و احزاب مخالف اهل بیت (علیهم السلام) واقعه ای تلخ بود و آنان را به اقدام برای به دست آوردن خلافت ترغیب کرد. (مفید، ۱۴۱۳ق، صص ۱۲۹-۱۲۳) پیامبر می خواست در این موقعیت خطیر، مدینه از اصحابی که به خلافت طمع داشتند، خالی باشد! (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۱۹۱) اما پیامبر از رحلت خود قبل از خبر داده و متخلفان این را قریب می دانستند، زیرا شاهد چیره شدن بیماری بر پیامبر

آمد و به ابوبکر اعتراض کردند. ابوبکر گفت: «من به هر حال می خواهم فرمان رسول خدا (ص) را اجرا کرده باشم.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۵۲) اسامه حرکت کرد و خود لبوبکر تا مسافتی آنها را همراهی کرد. (واقعی، ۱۹۶۶م، ج ۳، صص ۱۱۱۷-۱۱۱۸) وی پس از ۴۰ یا ۶۰ روز پیروزمندانه به مدینه بازگشت. (یعقوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۲۷)

دلالت تضمینی جریان جیش اسامه و لوازم آن بر افضلیت و احقیقیت امام علی (علیه السلام)

دوست و دشمن به فضائل کثیر روحی، علمی، عملی و اخلاقی امام علی (علیه السلام) اقرار نموده، جایی برای انکار هیچ یک از آنها نیست. از جمله فضائل ایشان نزول آیات و صدور روایات متعدد در فضائل و مناقب ایشان و نیز سمت هایی است که توسط پیامبر اکرم به ایشان سپرده شده است. حداقل ۱۷ روایت متواتر یا مشهور نقل شده که در ضمن آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام علی (علیه السلام) را برای جانشینی پس از خود تعیین کرده اند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۱۶، صص ۲۳۴-۲۳۳)

پس تخلف از جیش اسامه و تشکیل سقیفه و نتایج آن، تخلف از دستورات صریح پیامبر درباره جانشینی امام علی (علیه

بودند. (ابن سعد، ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۲۰۴)

پیامبر حکیم کاری کردند که اگر مخالفت نمی‌شد، وضعیت حکومت و خلافت برخلاف آنچه اتفاق افتاد، پیش می‌رفت، زیرا تا هنگام بازگشت‌شان، حکومت امیر المؤمنین (علیه السلام) تثبیت و نظام جامعه حفظ شده بود. مدعیان حکومت باید تحت فرمان کسی قرار می‌گرفتند که جایگاه اجتماعی اش مناسب فتنه‌گری نباشد. اسامه ادعای ریاست نداشت و به دنبال فتنه نبود. به لحاظ نسب و موقعیت اجتماعی نیز در جایگاهی نبود که بتواند برای رسیدن به خلافت تلاشی بکند. لذا وی به عنوان فرمانده انتخاب شد.

حکمت انتخاب فرمانده جوان

پیامبر اکرم با انتخاب اسامه جوان برای فرماندهی، خواستند نشان بدهند که ملاک رهبری، توانایی و شایستگی افراد است، نه سن و سال. اما پس از رحلت پیامبر، منافقان جوانی امیر المؤمنین (علیه السلام) ۳۵ ساله را بهانه کردند، او را مناسب خلافت ندانسته، حاضر نشدند که ایشان امام باشند. دیگر هدف پیامبر در انتصاب اسامه به فرماندهی این بود که به مدعیان خلافت بفهماند که آنان در حد رعیتی برای اسامه هستند که از افراد عادی جامعه

محسوب می‌شد. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۱۴۶) اسامه به ابوبکر گفت: «من و لشکری که با منند تو را ولی نکرده‌اند و رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت.» (زهری، ۱۴۰۱ق، ص ۱۷۴)

اما افضلیت امام علی (علیه السلام) از مسلمات شیعه و مورد اقرار برخی از فرق و بزرگان اهل سنت است. خلیفه دوم گوید: «به خدا سوگند که علی (علیه السلام) شایسته خلافت است، ولی قریش این امر را قبول نمی‌کنند و با او می‌جنگند.» (یعقوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۷) نیز: «فضائل هیچ‌یک از صحابه رسول خدا به اندازه علی (علیه السلام) نیست!» (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق، ص ۱۶۳) نیز عمر مکرر گفت: «لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود، همانا عمر نابود می‌گشت.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۵۰)

از جمله ادله افضلیت و بالتبع امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) آن است که رسول خدا در هیچ لشگری او را تحت فرمان کسی، جز خود قرار نداد و در هر لشگری که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. از جمله در سرّیه اسامه که بزرگان مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور به اطاعت از او امر اسامه نمود، اما امیر المؤمنین (علیه السلام)

را مأمور نکرد. بدین جهت است که ایشان جامع فضائل و مناقب است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۶۱، ذیل خطبه ۱۹۵)

با این توضیحات یکی از اهم مناقب و فضائلی که مورد غفلت یا تحریف یا نقل به اجمال واقع شده، دلالت تضمینی جریانات حرکت جیش اسامه بر افضلیت و حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. از این جهات که ایشان برعکس بقیه صحابه شاخص، که امر به خروج با اسامه شدند، مستثنی از صحابه شده و در کنار شخص نبی (صلی الله علیه و آله) نگه داشته شدند تا برعکس بقیه، تحت لوای احدی قرار نگیرند. در حالی که صحابه همیشه خود را تحت امارت اسامه می دیدند: «ابوبکر و عمر تا روزی که از دنیا رفتند، همیشه اسامه را امیر صدا می زدند.» (واقعی، ۱۹۶۶م، ج ۳، صص ۱۱۲۱-۱۱۲۲)

نیز جوانی و غلام زاده بودن اسامه شاهد و حجتی بر همه شد که لیاقت و افضلیت، بر سن و قبیله ارجحیت دارد و جوانی، نمی تواند بهانه ای برای به تأخیر انداختن ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد. حتی زمانی که بقیه سرگرم امور دنیوی و غصب خلافت در سقیفه بودند، ایشان در کنار نبی، مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر بودند. (یعقوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲،

ص ۱۲۷) نه دچار اجتهاد در مقابل نص شدند و نه امر رسول (صلی الله علیه و آله) را عصیان نمودند و نه بر سرمتاع دنی دنیا به منازعه نظامی با غاصبان پرداختند.

در عین اینکه بر گرفتن حق خود اصرار داشتند، بهانه به دست دشمنان درون و برون امت اسلامی ندادند و آنها نتوانستند از معضل رحلت نبی برای حذف اسلام بهره ببرند. تحریف تاریخ و کتمان ها نتوانسته عظمت شخصیت و ابهت عملکرد و افضلیت وی برای ولایت را محو کند. بزرگان اهل سنت هرچه تلاش کرده اند که خلفاء را در عصیان نبی با اجتهاد مقابل نص و غصب خلافت، محق جلوه بدهند، بر افتضاح خلفاء و خود افزوده اند.

دلالت مطابقی تخلف از جیش اسامه،

بر مطاعن خلفاء

مطاعن جمع مطعن، به معنای مواردی است که بیانگر قدح و عیب خلفاء و سبب طعن بر آنان می باشد. در کتب مرتبط با امامت یا تاریخ و در تفاسیر مختلف، ذیل برخی آیات قرآن کریم، مطاعن عدیده ای بر یکایک خلفاء ذکر شده اند. این قسمت از مقاله حاضر تنها به دلالت صریح مطابقی تخلف از جیش اسامه و لوازم آن، بر مطاعن خلفاء می پردازد و سایر مطاعن از موضوع این مقاله خارج می باشد.

۱. اجتهاد در مقابل نص

اصل اعتراض و سرپیچی، بیانگر این است که مأمور تصمیم و فرمان امیر خویش را نپذیرفته و آن را به زعم خود، اشتباه می‌شمارد و زعیم را تخطئه می‌نماید. در حالی که تمرد و عصیان در مقابل تصمیمات و اوامر نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به تمرد و عصیان در مقابل خداوند متعال برمی‌گردد. نزد گروهی از سران اهل سنت که در امور اجتماعی، پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را شخصی عادی پنداشته، قائل به اجتهاد ایشان‌لند، قبول بدون چون‌وچرای اوامر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، چندان آسان نبود. لذا تشخیص و اجتهادات خود را در مقابل رأی ایشان قرار داده و در موارد علیده، از جمله حرکت با جیش اسامه، فرمانش را عصیان نمودند.

۲. برگشت و اقامت در مدینه

جماعتی از آنان که به لشکرگاه (جرف) رفته بودند، مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده شبانه به مدینه بازگشتند که مبادا رسول خدا رحلت نماید و آنان از ریاستی که در پی‌اش بودند، بی‌نصیب بمانند. (ابن جوزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۶) پیامبر بنا بر اینکه لشکر بیرون رفته، فرمودند: «به کسی بگویید که با مردم نماز بخواند». عمر، ابوبکر را جلو فرستاد و خودش پشت سر او قرار گرفت، مردم هم

به وی اقتدا کردند. وقتی رسول خدا به هوش آمدند، پرسیدند: «آیا نماز جماعت برگزار شده یا خیر؟» در پاسخ گفته شد: «بلی». فرمودند: «با چه کسی نماز می‌خواند؟». گفتند: «ابوبکر». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۰، ص ۴۲۷)

آن حضرت به شدت بر آشفت و فرمود: «مرا به مسجد ببرید». امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و فضل بن عباس زیر شانه‌های آن حضرت را گرفته، وارد مسجد کردند. اهل سنت معتقدند که پیامبر به ابوبکر اقتدا کرد. لذا اغلب اهل سنت این نماز را فضیلتی برای ابوبکر محسوب نموده و مکرر بدان استناد جسته‌اند!! (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۱۹۷) اما بنا بر منابع شیعی، رسول خدا فرمود: «مرا کنار محراب ببرید». ایشان لباس ابوبکر را کشید و نماز او را بر هم زد و به نقلی با اشاره به ابوبکر، نمازش را برهم زدند. مردم هم با دیدن پیامبر نماز خود را شکستند و به آن حضرت اقتدا کردند. (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، صص ۱۴۵-۱۴۴) لذا از منظر شیعه این نماز یکی دیگر از مطاعن ابوبکر محسوب می‌شود، نه از جمله فضائل وی!!

سپس پیامبر ابوبکر و عمر را به خانه احضار و پرسید: «به چه دلیل این‌جا

هستید و با جیش اسامه حرکت نکردید؟» ابوبکر گفت: «می خواستم بار دیگر با شما تجدید پیمان کنم و شما را زیارت نمایم». عمر گفت: «نخواستیم حال شما را از دیگران پرسیم و خواستیم مستقیماً جویای حال شما باشیم». آن حضرت فرمود: «حال مرا دیدید. سریع حرکت کنید و این جا نمانید.» اما آنها باز اجتهاد مقابل نص نموده، مدینه را ترک نکردند!! (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۱، صص ۸۵-۸۶؛ یعقوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۱۳) تخلف ابوبکر و عمر از سپاه اسامه در اغلب منابع فریقین گزارش شده گزارش تخلف عثمان نیز در برخی منابع آمده، اما تواتر آن به اندازه گزارش های تخلف خلیفه اول و دوم نیست. (مفید، ۱۳۸۰ق، ص ۹۷)

توهین به عصمت و منزلت نبی (ماجرای کتف و قلم)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در واپسین روزهای حیات خویش فرمودند: «دوات و کتفی (قلم و کاغذی) برای من بیاورید تا آخرین وصایا (سفارشات) خود را بنویسم، که بعد از من هرگز گمراه نشوید.» (مظفر، ۱۴۱۲ق، ص ۹۰) بنا به قرائن، مراد ایشان، نصب مکتوب امام علی (علیه السلام) پس از خویش بود و این را جمع حاضر به خوبی فهمیدند. واکنش اطرافیان به خصوص

شخص عمر بهترین شاهد این مدعا است. وی ندا زد: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ؛ همانا این مرد (نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید.» و گفت: «بیماری بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) غلبه کرده و کتاب خدا برای هدایت ما کافی است.» (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۱۲۰)

پس مانع شد که قلم و صفحه بیاورند! و جلسه به هم ریخت و هرکس چیزی گفت. چون بلوا بالا گرفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «برخیزید و از من دور شوید.» و خاندان پیامبر افراد را به بیرون منزل هدایت کردند. (ابن سعد، ۱۹۹۰م، ج ۴، ص ۵۲ و ج ۳، ص ۱۳۸) این جریان با مختصری اختلاف در کتب مختلف سیّر و تاریخ و صحاح آمده و جای هیچ گونه توجیه و انکاری ندارد. (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۱، صص ۲۹۳؛ بخاری، ۱۴۲۲ق، باب جوائز الوفاء، ج ۲، ص ۱۱۱)

*هم منع آوردن قلم و کتف و هم تعبیر «إِنَّ الرَّجُلَ» و هم تعبیر «لِيَهْجُرَ» همه توهین آمیز و فارغ از ادب به یک شخص محترم می باشند؛ چه رسد که این شخص نبی اکرم باشد! کسی که این همه مستخلف عنه را تحقیر می کند، آیا شایسته خلافت از ایشان است؟! برخی توجیه کرده اند: مراد از هذیان سخنانی است که

بیمار بدون تمرکز حواس و بدون توجه بر زبان براند و منع عمر از دوات و کتف، ترس خلیفه از نوشتن مطلبی در حال بیماری و عدم تمرکز است که منافقین نتوانند به مراد حضرت منتقل شوند و این سبب اختلاف امت بشود. برخی دیگر توجیه کرده‌اند که اساساً نبی قصد جدی بر نوشتن نداشته‌اند و همین‌طور پیشنهادی داده‌اند!! سخافت این توجیهات آن‌قدر روشن است که نیازی به تبیین ردود آنها نیست. (مظفر، ۱۴۱۲ق، ص ۹۲)

* «لیهجر» از ریشه «هجر» به معنای هذیان‌گویی است. هذیان‌گویی بر نبی معصوم چه در خواب یا بیداری یا سلامت و مرض و احتضار محال است، زیرا در کنف حمایت الهی بوده، حتی خطا و هذیان سهوی نیز از ایشان صادر نشود و الا قبل اعتماد و وثوق در سایر حالات و اقوالش نیز نمی‌شود؛ این نقض غرض بعثت است که با حکمت الهی سازگار نیست.

* نیز قرآن کریم دستور داده: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (نساء ۵۹/۴ و مانده ۹۲/۵) نیز: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر ۵۹/۷) و تاکید فرموده: «ما کان المؤمن و لا مؤمنه اذا قضی

الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم» (احزاب ۳۳/۳۶) این توهین و ممانعت و تمرد، کاملاً در مقابل این کرائم قرآنی و تخلف و ایرادی بر اینها نیز هست!! در حالی که این همه طبق «إن هو إلا وحی یوحی ... و ما هو بمجنون» (نجم ۵۳/۶-۳) از طرف خداوند متعال است. بی‌اعتنایی به اینها و عمل برخلاف اینها چیزی جز جبهه‌گیری مقابل اصل قرآن کریم و خداوند متعال نیست.

* آیا توجیه‌کنندگان برخورد خلیفه دوم با تقاضای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله)، اصلاً قرآن را نخوانده یا اطلاعی از اینها ندارند یا حمایت از خلیفه‌گذاری را مهم‌تر از نصوص و ظواهر قرآنی شمرده‌اند؟! اگر واقعاً کتاب خدا برای اینها کافی است! چرا به خود قرآن هم عامل نبودند و برخلاف آن مسیر خود را اتخاذ نمودند؟! مگر اینکه به تبع خلیفه خود، پیامبر را در حال احتضار، دچار نوعی جنون و هذیان‌گویی بدانند که با اصول مذهب و کرائم قرآنی دال بر عصمت مطلق انبیاء، حتی در این وضعیت ناسازگار و مردود است.

* آیا آیات قرآن یا سایر نصوص نبوی در سایر مواقف، اصلاً مورد سوءفهم مخاطبان یا طعن یهود واقع نشده بودند؟!

در کدام موضع پیامبر از بیم امثال این گروه کج فهم تقیه کرده و از ابراز حقائق دریغ فرموده بودند؟! نمونه بارز آن جریان غدیر و جریان ازدواج نبی با همسر زید، موالی و پسرخوانده خویش است. که به صراحت قرآن، خداوند، پیامبر (صلی الله علیه و) را از دخالت دادن سوء برداشت دیگران، بر تصمیم صحیح خویش منع می- فرماید. (مظفر، ۱۴۱۲ق.، صص ۳۸-۱۶)

*شگفت اینکه در همین وضعیت، دستور نبی به اقامه نماز و امامت جماعت ابوبکر در این کشاکش را دلیل نصب وی بر امارت شمرده اند!! غریب تر اینکه مشابه این وضعیت را هنگام احتضار ابوبکر و وصیت او بر خلافت عمر می آورند و احدی آن وصیت را هذیان گویی نشمرده؛ بلکه حجت قطعی بر خلافت عمر محسوب می نمایند!! «ابوبکر به عثمان گفت: بنویس اما بعد ... پس از هوش رفت؛ عثمان خود نوشت: «اما بعد فقد استخلفت علیکم عمر بن خطاب و لم آکم خیرا.» سپس ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان. عثمان خواند. گفت: می بینم ترسیدی مردم اختلاف کنند. عثمان گفت بلی و ابوبکر هم آن را پذیرفت.»!! (طبری، ۱۹۶۶م، ج ۴، ص ۵۳؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷ق.، ج ۲، ص ۲۰۷) این وصیت، دم مرگ ابوبکر بود، و

تقاضای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) پنج روز قبل از رحلت و شدت مرض ایشان بود!! چه شد که این وصیت ابوبکر، مانع تفرقه و آن اگر نوشته می شد، عامل تفرقه بود؟! *

دیگر اینکه جمله نبوی: «برخیزید و از من دور شوید.» نص در بیان ناراحتی ایشان از این برخورد و اذیت ایشان است؛ در صورتی که کرائم قرآنی به صراحت از اذیت و آزار رسول منع فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (احزاب ۵۷)، نیز: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه ۶۱/۹) نیز صوت خود را از بیان نبی، در حضور ایشان بالا بردند؛ در حالی که قرآن کریم می فرماید: «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضهم لبعض» (حجرات ۲/۴۹) آیا این افرادی که تا این حد پیامبر اکرم را در واپسین روزهای حیاتش آزرده و اذیت کردند، شایسته جانشینی از ایشان هستند؟! *

تشکیل سقیفه و لوازم و تبعات آن

لازمه لاینفک تخلف از سپاه اسامه، تحقق غصب خلافت با جریانات سقیفه بنی ساعده و تبعات شوم آن است. بعد از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شهادت رسیدند؛ خزر جیان تصمیم گرفتند تا سعد

بن عباده، رئیس خود را به خلافت برسانند. به همین دلیل در سقیفه‌ای در کنار خانه سعد (سقیفه بنی ساعده) جمع شدند. لکن قبیله اوس، نمی‌خواستند که خلافت به خزرجی‌ها برسد و بعضی از سران خزرج مانند بشیر بن سعد، نیز به دلیل حسادت، حاضر به خلافت سعد نبودند. از مهاجران ابوبکر، عمر و ابوعبیده از این اتفاق با خبر شدند، که خود را شتابان به سقیفه رساندند. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۱۸)

پس از یک‌سری مشاجرات، ابوبکر از جا برخاست و گفت: این عمر و ابوعبیده هستند با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید؟ آن دو گفتند: به خدا سوگند ما بر تو سبقت نجویم!! همین که ابوبکر دستش را جلو برد و عمر و ابوعبیده خواستند با او بیعت کنند، بشیر بن سعد پیش‌دستی کرد و پیش از آنها با ابوبکر بیعت نمود. اسید بن حضیر که رئیس اوس بود، نیز برخاست و با ابوبکر بیعت کرد، با بیعت وی همه قبیله اوس با او بیعت کردند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۶، صص ۵-۱۰)

اعراب بادیه‌نشین بنی‌اسلم برای پرداخت مالیات شرعی (خمس و زکات) و خرید آذوقه به مدینه آمده بودند!! عمر به آنان گفت: کمک کنید برای خلیفه بیعت

بگیریم. در عوض ما هم زکات را به شما بخشیده و آذوقه رایگان به شما می‌دهیم. آنها خوشحال شده، با ابوبکر بیعت کرده، خود را تجهیز نمودند و مدینه را به قُرق خود درآوردند. طبری می‌نویسد: بنی‌اسلم به هر کس می‌رسیدند به زور دست او را گرفته و برای بیعت نزد ابوبکر می‌بردند، بعد دست وی را، چه بخواهد و چه نخواهد، به‌عنوان بیعت، بر روی دست ابوبکر می‌کشیدند. بدین ترتیب ابوبکر با زور بازوی بنی‌اسلم خلیفه شد. (طبری، ۱۹۶۶م، ج ۲، صص ۴۴ و ۴۵۸؛ یعقوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۷۴ و ص ۱۰۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۲۰)

اعتراضات بنی‌هاشم بر غصب خلافت

شب هنگام حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) به در خانه‌های انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا همسرش را در بازپس‌گیری حقش یاری دهند. اما انصار در پاسخ می‌گفتند: ای دختر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، ما با ابوبکر بیعت کرده‌ایم و کار از کار گذشته؟ اگر پسر عمویت، برای به‌دست گرفتن زمام خلافت، بر ابوبکر پیشی گرفته بود، البته ما ابوبکر را نمی‌پذیرفتیم. امام علی (علیه‌السلام) در پاسخ آنان فرمود: «آیا انتظار داشتید من جنازه رسول‌خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را رها می‌کردم و برای جانشینی او

درگیر می شدم؟!» (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق.، ج ۱،

ص ۵۵؛ یعقوبی، ۱۴۱۹ق.، ج ۲، ص ۱۰۵)

عمر گوید: «... از گزارش هایی که به

ما رسید این بود که علی (علیه السلام) وزیر و

همراهان شان از ما بریده و در خانه

فاطمه (سلام الله علیها) گرد آمده اند.» (ابن کثیر،

۱۴۰۷ق.، ج ۵، ص ۲۴۶) ابوبکر به عمر دستور

داد که به خانه فاطمه (سلام الله علیها) رفته،

اجتماع شان را پراکنده سازد و اگر مقاومت

کردند با آنها بجنگد. عمر در حالی که

شعله ای در دست گرفته بود و تصمیم

داشت که با آن، خانه را به آتش بکشد، رو

به خانه فاطمه (سلام الله علیها) نهاد و

علی (علیه السلام) و دیگری که در خلنه بودند

را صدا کرد که بیرون بیایند، ولی قبول

نکردند. عمر گفت: «قسم به خدایی که

جانم در دستم او است بیرون می آید یا

خانه را با هر که در آن هست آتش می زنم؟»

به عمر گفتند: «فاطمه (سلام الله علیها) در خلنه

است.» گفت: «باشد، خانه را آتش

می زنم.»!! (طبری، ۱۹۶۶م.، ج ۲، صص ۴۴۶-

۴۴۳؛ سیوطی، ۱۳۸۵ق.، ص ۴۵)

عمر به حضرت زهرا (سلام الله علیها)

گفت: «هیچ کس نزد پدرت محبوب تر از

تو نبود، لکن این مرا منع نمی کند، که

فرمان دهم خلنه را بر تو آتش زنم، اگر این

گروه نزد تو جمع شوند.» سپس وزیر

شمشیر کشیده، به مقابله با او شتافت، ولی

پایش لغزید و شمشیر از دستش بر زمین

افتاد. مهاجمان حمله بردند و او را دستگیر

کردند. سپس به خانه ریختند و برخی

تحصن کنندگان را به زور به مسجد بردند تا

با ابوبکر بیعت کنند. (طبری، ۱۹۶۶م.، ج ۲،

صص ۴۴۸-۴۴۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق.، ج ۵،

صص ۲۸۶-۲۸۵)

در هجوم اول دستگاه خلافت موفق

شد، تحصن یاران حضرت علی (علیه السلام) و

مخالفان را بشکند، لکن نتوانست از

حضرت علی (علیه السلام) و بنی هاشم بیعت

بگیرد. به همین دلیل بار دیگر به خانه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمله کردند و با

آتش زدن در خانه و ضرب و جرح حضرت

زهرا (سلام الله علیها) که موجب شهادت محسن

شد، امیر المؤمنین (علیه السلام) را به زور به

مسجد بردند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق.، ج ۶،

ص ۲۸۵؛ صحیح مسلم، ۱۹۶۳م.، ج ۱، ص ۷۲ و ج ۵،

ص ۱۵۳)

چون فاطمه (سلام الله علیها) دید که با امام

علی (علیه السلام) چه کردند، بر در حجره خود

رو به اهل مسجد ایستاد و فرمود: «ای

ابوبکر! چه زود در مقام نیرنگ با خانواده

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برآمدی! به خدا

قسم که تا زنده ام با عمر سخن نخواهم

گفت.» (طبری، ۱۹۶۶م.، ج ۲، ص ۴۴۸؛

بخاری، ۱۴۲۲ق.، ج ۳، ص ۳۸) نیز

حضرت زهرا (علیها السلام) در سخنانی با زنان مهاجران و انصار که به عیادتش آمده بودند، سقیفه را خروج از دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانست و درباره زیان هایی که در آینده به بار خواهد آورد، هشدار داد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۶، صص ۱۸-۱۱) آری از کسی که با اجتهاد مقابل نص، حرمت نبی را نگه نمی دارد، توقعی نیست که حرمت دختر و دامادش را نگه بدارد.

ابوبکر خود به ضعف خویش آگاه بود و می گفت: «اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم؛ مرا وا گذارید، مرا واگذارید، زیرا با وجود علی (علیه السلام) در بین شما، من برترین شما نیستم.» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۵۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۳۱۱) نیز عمر در سال آخر زندگی اش، در خطبه ای عمومی گفت: «بیعت با ابوبکر لغزش و اشتباهی بود، که انجام گرفت و گذشت، آری، چنین بود، ولی خداوند مردم را از شر آن لغزش حفظ فرمود!، هرکس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل نمود او را بکشید.»!! (طبری، ۱۹۶۶م، ج ۴، ص ۳۴۲؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۱۹۹)

احتجاجات امام علی (علیه السلام) با خلفاء

زمانی که امام علی (علیه السلام) را بردند تا با ابوبکر بیعت کند، حضرت فرمودند: «من

برادر پیامبر خدا هستم. ... من به حکومت از شما سزاوارترم. پس با شما بیعت نمی کنم؛ این شما باید که باید با من بیعت کنید. شما این حکومت را، به استناد خویشاوندی تان با پیامبر از انصار گرفتید. ... من نیز همان دلیل شما در برابر انصار، را برای خودتان می آورم. پس ... حق ما را در حکومت ... به رسمیت بشناسید؛ و اگر نه، و بال این ستم که دانسته بر ما روا داشتید، بر خودتان است.» عمر گفت: «آزاد نمی شوی مگر اینکه بیعت کنی.» امام علی (علیه السلام) پاسخ داد: «ای عمر ... اساس حکومت ابوبکر را امروز محکم گردان تا فردا به تو بسپارد. به خدا قسم نه سخن تو را می پذیرم و نه از او پیروی می کنم.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۳۴ و ج ۶، ص ۲۸۶)

لکن ابوبکر گفت: «اگر با من بیعت نکنی، تو را مجبور به آن نمی کنم.» لبوعبیده ادامه داد: «ای لبوالحسن، تو جوانی و اینان پیرمردانی از خویشاوندان قریشی تو! تو، نه تجربه و آشنایی و نه تسلط آنان بر امور را داری. من ابوبکر را، برای به عهده گرفتن امری چنین مهم، از تو توانتر و بردبارتر و واردتر می بینم. پس تو هم با او بیعت کن و کار حکومت را به او واگذار، اگر بمانی و عمری دراز یابی، هم

از نظر فضل و هم از لحاظ خویشاوندیت با رسول خدا و هم از جهت پیشقدمی‌ات در اسلام و کوشش‌هایت در راه استواری دین، برای احراز این مقام، از همگان شایسته‌تر خواهی بود.» (ابن‌کثیر، ۱۳۹۶ق.، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۵)

امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: «ای مهاجران، ما اهل بیت پیامبر ... برای به‌دست گرفتن زمام امور این امت از شما سزاوارتریم.» (یعقوبی، ۱۴۱۹ق.، ج ۲، ص ۹۵) اما بشیر بن سعد جواب داد: «اگر انصار پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند، این سخنان را از تو شنیده بودند، در پذیرش حکومت تو، حتی دو نفرشان هم با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند؛ اما آنان با ابوبکر بیعت کردند.» (ابن‌سعد، ۱۹۹۰م.، ج ۲، صص ۵۷-۵۴) پس امام علی (علیه‌السلام) به خانه بازگشت و تا زمانی که حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) زنده بودند، با آنها بیعت نکرد، این غضب و این عدم بیعت بیانگر عدم تأیید حکومت و خلافت آنها است. پس از آن به دلیل خطر مرتدین و فشارهای اجتماعی با ابوبکر بیعت نمودند. (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق.، ص ۷۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۱ (شقشقیه)؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق.، ج ۲۵، ص ۲۷۰)

تبعات و لوازم سقیفه

* تا زمانی که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در

میان مسلمانان حضور داشتند، مسلمانان و لو در ظاهر، وحدت خویش را حفظ کرده و بر محور ایشان می‌چرخیدند. هنوز پیکر ایشان بر زمین بود که صحابه بر سر جانشینی آن حضرت دچار اختلاف شدند. پس مردم دو دسته شدند گروهی که تصمیمات سقیفه را مخالف سفارشات پیامبر دانسته و آنها را به‌عنوان جانشین حقیقی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به رسمیت شناخته و این کار ایشان را مذمت کردند، به شیعیان علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) شهرت یافتند و مؤیدان خلفاء به اهل سنت موسوم شدند.

* از اولین اقدامات دستگاه خلافت منع حضرت زهرا (علیها‌السلام) از ارثیه و هبه پدرش، با غضب فدک بود. به باور شیعیان، گرفتن فدک در جهت مبارزه اقتصادی با اهل بیت (علیهم‌السلام) بود. این اقدام، هم پایه های حکومت خلفاء را محکم کرد و هم مانع اهل‌المبیت (علیهم‌السلام) از مبارزه و مخالفت شد.

* حضرت فاطمه (علیها‌السلام) در اثر جراحاتی که در این ماجرا بر او وارد شده بود، به شهادت رسید. (طبرسی، ۱۳۹۸ق.، ج ۱، صص ۱۳۰-۱۱۵)

* آنان در آغاز خلافت خویش، حدود اسلامی را تعطیل کرده و در برابر

نصوص، اجتهاد نمودند. خلیفه دوم اعلام کرد که «دو متعه در زمان رسول (صلی الله علیه و آله) حلال بود من آن دو را حرام می‌کنم: متعه نساء (ازدواج موقت) و متعه حج (حلّ بین عمره تمتع و حج تمتع)». «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف کرد تا مردم به جای نماز به جهاد با روم و ایران بروند! نماز مستحبی را به جماعت نهاد. عثمان وضوی نبوی را تغییر داد تا او هم از این تغییر سنت بی‌بهره نماند!

*صحابه به جای سنت رسول (صلی الله علیه و آله) به سنت خلفا گردن نهادند و برای تشخیص علویان و شیعیان، بر وضوی عثمانی اصرار کردند. فشار خلفاء، فرصت تبلیغ و نشر صحیح دین را از معصومین (علیهم السلام) سلب کرده و آنها را به انزوا کشانید، لکن جعل کنندگان احادیث را میدان دارد. (منفید، ۱۴۱۳ق، فصل ۵۰، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۵۸) امام علی (علیه السلام) درباره انحرافات زمان خلفاء، می‌فرماید: «به خدا سوگند! پیشوایان پیش از من کارهای شگفتی انجام دادند و به عمد با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مخالفت پرداختند. اگر مردم را وادار به ترک آنها می‌کردم و آن بدعت‌ها را به حقیقتی که در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بود، برمی‌گرداندم، سپاهینم از اطرافم پراکنده می‌شدند و در لشکرم جز من و تعداد اندکی

باقی نمی‌ماند.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۵۱) *پیدایش تحزب و تفرق به ۷۲ فرقه در گذر زمان، حاصل تخلف از سپاه اسامه و اجتماع در سقیفه است.

*تغییر مسیر جانشینی پیامبر در سقیفه موجب شد انتخاب خلیفه از هیچ قانونی پیروی نکند. خلیفه مسلمانان روزی در مشاجره سقیفه، روزی با وصیت خلیفه اول، روزی با شورای شش نفره و روزی هم معاویه برای یزید بیعت گرفت. پس رخداد سقیفه، تنها غصب حق شخصی امام علی (علیه السلام) نبود. وقوع این حادثه، سبب روی کار آمدن افرادی شد که به علت ناآشنایی با معارف اسلام و دنباله‌روی از اغراض و اهداف جاه‌طلبانه خویش، موجب پیدایش بدعت‌های فراوانی شدند که زدودن آنها از جامعه اسلامی، ناممکن شد.

*واقعه کربلا در سال ۶۱ق، فاجعه‌ای بود که ریشه‌های آن را باید در سقیفه جست، زیرا بدعت‌ها و اجتهاد به رأی خلفاء ثلاث، زمینه به قدرت رسیدن افرادی چون معاویه و یزید را فراهم کرد و امامان معصوم (علیهم السلام) در انزوا و حاشیه رانده شدند. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۸، ص ۶۷ و ج ۱۳، قسمت هفتم، صص ۱۱۷-۱۴۰)

*تنها در زمان درگیری بنی‌امیه و بنی‌عباس و تظاهر بنی‌عباس به حمایت از آل علی (علیه السلام) بود که میدان تبلیغ و تعلیم و تربیت برای امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) تا

حدودی باز شد. احادیث نانوشته پیامبر اکرم با زبان ایشان بیان و تبیین و تفسیر گردید و بطون قرآن اظهار و سپس به اهتمام علماء شیعه به نسل های بعد منتقل شد. اما پس از استقرار عباسیان مذاهب رسمی را در چهار مذهب شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی محدود کردند. در حالی که شناخت راه صحیح و حق، تنها از طریق قرآن کریم و سنت نبوی صحیح و متواتر، امکان پذیر است که سنت و سیره امامان معصوم (علیهم السلام) مبین آنها است.

نقد و بررسی توجیهات تخلف خلفاء و غصب خلافت

صاحب نظران اهل سنت چون نتوانسته اند ادله فراوانی را که از آیات و روایات نبوی، درباره حقانیت خلافت بلا فصل امام علی (علیه السلام) لقامه شده، رد کنند برای مشروعیت دادن به خلافت لبویکر توجیهاتی ذکر می کنند که واقعیت نداشته و بالتبع قابل پذیرش نمی باشند. اینها می گویند: بر فرض که بپذیریم پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسی را برای جانشینی خود مناسب دانسته و او را معرفی کرده باشد، آن نظر ایشان بوده، صحابه خود اجتهاد کرده و با اجماع، ابوبکر را به جای ایشان انتخاب کرده اند! بنابراین خلافت ابوبکر در روند انتخابات همگانی تحقق یافته و مشروع است و رد آن به معنی مخالفت با اجماع و اجتهاد صحابه است!! (غزالی، ۱۴۱۷ ق.، ص ۱۳۷؛

قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲ م، ج ۲۰، ص ۳۰۳) اما این استدلال برای مشروعیت بخشیدن به خلافت ابوبکر، بنا به جهاتی قابل قبول نیست. اولاً: اجماع و انتخابات، موجب مشروعیت الهی خلافت نیست. موضوع جانشینی رسول الله (صلی الله علیه و آله) حقی است که انحصاراً برای خدا و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت است و هیچ کس دیگر، با به کارگیری هیچ روش دیگری، حق ورود به لین امر را ندارد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به «بحیره بن فراس» از قبیله «بنی عامر صعصعه» فرمود: «الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ، يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ؛ این کار در اختیار و اراده خداوند است و او آن رایه هر کس که بخواهد واگذار می کند.» (وقلدی، ۱۹۶۶ م، ج ۳، صص ۱۱۲۲-۱۱۱۷؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۱ ق.، ج ۸، ص ۱۱۵)

ثانیاً: در قرآن مجید، در مقام معرفی صاحبان ولایت و کسانی که مؤمنین بلیلد از ایشان اطاعت کنند، هیچ نقش و جایگاهی برای اجماع مسلمانان ترسیم نشده است: «سرپرست و ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند، همان ها که نماز را بر پا داشته و در حال رکوع زکات می دهند.» (مائده ۵/۵۵) اولاً این آیه بدون قائل شدن جایگاهی برای اجماع مسلمانان، موضوع سرپرستی مسلمانان را بیان نموده؛ نیز «آیه اولی الامر» (اطاعت) «(نساء ۴/۵۹؛ مائده ۵/۴۴ و ۴۵ و ۴۷) و ثانیاً: روایات متواتر از طرق اهل سنت و شیعه،

نزول آن درباره امام علی (علیه السلام) را تلخیص می‌نماید. (سیدمرتضی، ۱۳۴۸ ش، ج ۲، ص ۴؛ نیز: ر.ک. تفاسیر شیعه و سنی ذیل همین آیات)

ثالثاً: پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در موارد متعددی از جمله جریان غدیر خم و الی‌پس از خود را معرفی کردند. ایشان فرمودند: «اِنَّهَا النَّاسُ السُّتُّ اُولَىٰ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ؛ ای مردم آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری! فرمود: کسی که من مولی و رهبر و سزاوارتر بر او هستم، علی مولی و رهبر و سزاوارتر بر او است.» در صحت حدیث فوق همین بس که علمای بزرگی از اهل سنت مانند شمس‌الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابن حجر هیثمی، جلال‌الدین سیوطی آن را متواتر دانسته‌اند. (ابن سعد، ۱۹۹۰ م، ج ۱، ص ۱۹۱ و ج ۲، ص ۱۲۷ و ص ۱۹۰ و ج ۴، ص ۴)

با وجود این همه نص الهی و نصوص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر خلافت امام علی (علیه‌السلام)، انتخاب ابوبکر، فقط اجتهاد در برابر نص است. چگونه مخالفت با رأی سقیفه و اجماع کذایی ممنوع شد؛ اما مخالفت با صراحت کرائم قرآنی و نصوص روایات متواتر، مجاز و مورد حمایت اغلب بزرگان اهل سنت است؟! به‌علاوه اجماعی بر خلافت ابوبکر وجود نداشت!! بسیاری از صحابه هنوز در اردوگاه

بودند و بنی‌هاشم تا ماه‌ها با خلیفه بیعت نکردند. (ابن سعد، ۱۹۹۰ م، ج ۴، صص ۶۷-۶۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۱۰ ق، ج ۶، ص ۵۲) پس تخلف از جیش اسامه و تشکیل سقیفه، مخالفت با صریح نصوص قرآنی و نبوی و اجتهاد در مقابل نص و طعنی بر خلفاء است. همین جریلات برای اثبات عدم صلاحیت ایشان برای تصدی خلافت کافی است..

نتیجه‌گیری

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در واپسین ایام عمر خویش سپاهی به فرماندهی اسامه بن زید به راه انداختند و همه بزرگان صحابه، از جمله خلفاء را موظف به خروج از مدینه و حرکت به سمت روم، تحت لوای اسامه نمودند. دستور به خروج در این ایام بحرانی و حرکت تحت لوای امیر لشکر جوان، بر اقطاب صحابه سنگین آمد. لذا با هر حیل‌ای بود به مدینه برگشته، به جای نبی در مسجد اقامه نماز جماعت نموده، مانع تهیه قلم و لوح برای نگارش وصیت نبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شدند. به محض رحلت نبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به جلسه انصار در سقیفه بنی‌ساعده شتافته، با رجز خوانی، خلافت را از انصار ستانده و خود بر این شتر چموش سوار شدند.

این تخلف از جیش اسامه خود بیانگر عصیان این افراد در مقابل فرمان صریح

نبی (صلی الله علیه و آله)، با اجتهاد در مقابل نص و تخطئه نبی (صلی الله علیه و آله) در تصمیمات ایشان است. چنان که منع تهیه قلم و نوح نیز کنایه از همین مطلب دارد. بیعت زوری از مسلمین، غصب فدک و منع حضرت فاطمه (علیها السلام) از موهوب و ارث نبی (صلی الله علیه و آله)، منع کتابت حدیث، و سایر بدعت‌ها، زمینه‌ساز قوت بنی‌امیه و غصب امامت از معصومین (علیهم السلام) شد. جنلیت این قوم در کربلا و مکه و مدینه و شهداء فح، زمینه‌ساز روی کار آمدن بنی‌العباس و استدامه بدعت‌ها و جنایات گردید. این همه در حالی است که امام علی (علیه السلام) از حرکت تحت لوای اسامه مستثنی بودند و برای اقامت نزد نبی (صلی الله علیه و آله) و سپس زعامت ایشان انتخاب و منصوب شده بودند. هیچ‌گاه با اجتهاد مقابل نص و تخطئه نبی (صلی الله علیه و آله)، به تمرد و عصیان نبی (صلی الله علیه و آله) اقدام نفرمودند.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه/رساله: این مقاله مستخرج از رساله با عنوان «ابعاد دلالت تخلف از جیش اسامه بر مطاعن خلفاء و افضلیت امام علی (ع)» با راهنمایی دکتر محمد برکت و مشاوره دکتر محمد عباس زاده جهرمی می باشد.

منابع

قرآن کریم

النبویه، ت: مصطفی عبدالواحد،

دارالمعرفة للطباعة...، بیروت، ط۱.

بخاری للجعفی، محمدبن اسماعیل

أبو عبد الله، (۱۴۲۲ق.)، صحیح

بخاری (الجامع الصحیح المختصر)،

تحقیق: قاسم شماعی رفاعی، دارالقلم،

بیروت، ط۱.

بلاذری، احمدبن یحیی، (۱۹۵۹م.)، أنساب

الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض

زركلی، دارالفکر، بیروت.

حسینی طهرانی،

سید محمد حسین، (۱۴۲۶ق.)،

امام شناسی، علامه طباطبائی (ره)، مشهد،

چ ۳.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن -

عثمان، (۱۴۰۱ق.)، سیر أعلام النبلاء،

مؤسسة الرسالة، بیروت، چ ۳.

شیبانی، احمد بن حنبل،

أبو عبد الله، (۱۴۲۱ق.)، المسند، مؤسسة

الرسالة، بیروت.

شیروانی (متوفی ۱۰۹۸ یا ۱۰۹۹ق.)،

محمد بن الحسن، (-)، رسالة اسامه (نسخه -

خطی)، کتابخانه مجلس شورای

ملی (اسلامی)، با شماره ثبتی ۷۸۸۱۹ و

۱۱۴۵۸ در قفسه ۱۰۱۴۱، تهران.

- نهج البلاغه، موسوی، شریف -

رضی، (۱۳۸۷)، ترجمه علی نقی فیض -

الإسلام، نشر فقیه، تهران.

- ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن -

هبة الله، (۱۴۱۰ق.)، شرح نهج البلاغه،

تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت،

داراحیاء الكتب العربية...، بیروت.

- ابن أثير، علي بن محمد أبي -

الكرم، (۱۴۱۷ق.)، الكامل فی التاريخ، ت:

أبو الفداء عبد الله قاضي، دار الكتب العلمية،

بیروت.

- ابن حجر العسقلاني، احمد بن -

علي (۱۴۲۱ق.)، فتح الباری فی شرح

صحیح البخاری، دارالمعرفة، بیروت، چ ۲.

- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۹۹۰م.)،

الطبقات الكبرى، تحقیق: محمد عبدالقادر

عطا، دار الكتب العلمية، بیروت.

- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن

علي، (۱۳۷۶ق.)، مناقب آل أبي طالب،

چاپخانه حیدری، نجف.

- ابن كثير دمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر

القرشي، (۱۴۰۷ق.)، البداية والنهاية،

دارالفکر، بیروت.

- -----، (۱۳۹۶ق.)، سيرة

- طبري، أبوجعفر محمدبن- الصدق، ترجمه: محمد سپهری، انتشارات جرير، (۱۳۸۷ق.)، تاريخ الأمم و الملوك، اميرکبير، تهران، چ ۱.
- تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دارالتراث، موسوی، سيدمرتضى (علم الهدی)، علی بن الحسين، (۱۴۱۰ق.)، الشافى فى الإمامة، چ ۲، بيروت.
- -----، (۱۹۶۶م.)، تاريخ الطبرى: تاريخ الرسل و الملوك (۸ مجلدات)، تحقيق: نخبة من الباحثين، منشورات مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت.
- عکبرى بغدادی (شيخ مفيد)، محمدبن- واقدي، ابن سعدکاتب، محمدبن- محمدبن نعمان، (۱۳۸۰ش.)، الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانى، انتشارات اسلاميه، چ ۱، تهران.
- -----، (۱۴۱۳ق.)، الإعتقادات، يعقوب، (۱۴۱۹ق.)، تاريخ اليعقوبى، تحقيق: عصام عبدالسيد، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، تهران.
- غزالى، ابوحامد، (۱۴۱۷ق.)، المستصفى فى علم الأصول، ت: محمدعبدالسلام عبدالشافى، دارالكتب العلمية، بيروت.
- قاضى عبدالجبار، (۱۹۶۲م.)، المغنى...، تحقيق جرج قنوتى، دارالمصرية، قاهره.
- مجلسى، محمدباقر، (۱۴۰۳ق.)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چ ۲، مؤسسة الوفاء، بيروت.
- مظفر، محمدحسن، (۱۳۸۶ش.)، دلائل مقالات
- امامى جو، محمدحسين سپاه اسامه و تأثير آن در شكل دهى تاريخ سياسى اسلام، فصلنامه امامت پژوهى، سال ۴، شماره ۱۵، پاييز ۱۳۹۴، صص ۲۱۵-۱۷۷.
- معير، زيبا و حسين مفتخرى، صادق آيينه وند، على رجبلى، «بررسى تأثير اعزام لشكر اسامه بر چگونگى مشاركت سياسى نخبگان مهاجر و انصار در سقيفه و تثبيت

خلافت»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام،
شماره ۱۷، سال پنجم، تابستان ۱۳۹۲،
صص ۵۳-۲۹.

- وکیلی، هادی، بوژمهرانی، ایمان،
«جریان‌شناسی حضور بنی‌اسلم در
ماجرای سقیفه»، دوفصلنامه علمی
تخصصی تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم
السلام)، سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان
۱۳۹۸، صص ۲۸-۵.